

# بررسی تطبیقی فرجام شناسی تمدنی

علی خزاعی<sup>۱\*</sup> و محمدحسین رجبی دوانی<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> مربی گروه مدیریت و جامعه شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی نهندان، ن دانشجوی دکتری مدیریت راهبردی فرهنگی، ویسنده مسئول،

<sup>۲</sup> دکتری، استادیار گروه فرهنگ و تمدن دانشگاه امام حسین(ع)

\*Email: A\_khazaea1353@yahoo.com

## چکیده

مسأله اصلی تحقیق حاضر، فقدان نظریه ی تطبیقی پیرامون نقاط اشتراک و افتراق دو مکتب دینی(اسلام) و غیردینی غربی در خصوص فرجام تمدن بشری براساس نظریه های موجود است. نگارندگان مقاله، با بررسی نظریات موجود تمدنی نشأت گرفته از دودیدگاه ذکرشده فرجام تمدن بشری را در انحصار اراده خداوند که با حکومت صالحین که وعده آن در قرآن کریم داده شده است تحقق خواهد یافت مفروض دانسته و با بررسی این فرضیه به این یافته ها دست یافته اند که مکتب لیبرال و غیردینی غربی از پیش بینی پایان و فرجام مناسبی متناسب با فطرت حق گرا و خداجوی انسانی که بتواند راهگشای بشر سرگردان امروزی به سوی صراط مستقیم هدایت باشد عاجز است و این فرصت مناسبی برای اشاعه ی اندیشه ی تمدنی دین مبین اسلام است تا در صدد تمدن سازی نوین جهانی باشد. این پژوهش به روش کیفی انجام پذیرفته و داده های آن با مطالعه ی کتابخانه ای، اسنادی به دست آمده است.

کلید واژه ها: تمدن، فرجام شناسی، نظریه های تمدنی، مکاتب دینی و غیر دینی

## مقدمه

در یک تقسیم بندی کلی و کلان دو مکتب دینی و غیردینی مکاتبی هستند که نگاه ویژه و بعضا متضادی نسبت به آفرینش انسان و جهان، هدف از آفرینش و در نهایت پایان تاریخ انسان و جهان دارند. مکاتب مذکور هر یک به مکتب ها و نظریه های خردتری منشعب می شوند که هر کدام از جنبه ها و با نگرش هایی خاص، گذشته و آینده انسان و جهان را تفسیر می کنند.

یکی از این مکاتب، مکتب غیردینی (لیبرال) غرب است که باشعار سکولاریسم و اومانیسم تمرکز خود را بر انسان مداری و پرهیز از دین داری قرار داده و به تمدن سازی غیردینی و خارج از محدوده دین باور دارد. گرچه بسیاری از صاحب نظران غرب به جایگاه و نقش دین در تمدن سازی اذعان نموده اند اما چون نگاه غالب که بعضا برخاسته و نشأت گرفته از فضای گفتمان سیاسی غرب می باشد به تمدن نگاه غیر دینی دارد و برای دین در تمدن سازی جایگاه مطلوب و معقولی قائل نیست؛ می توان نتیجه گرفت که در فرجام شناسی تمدنی از منظر این گفتمان نیز دین آنگونه که باید و شاید دیده نشده و برخلاف گفتمان های دینی که پایان تمدن بشری را در انحصار اراده و تدبیر خداوند با حکومت صالحین می دانند پایانی بشری و غالبا غیر دینی و با محوریت انسان غربی برای آن قائلند لذا در این پژوهش به بررسی فرجام تمدن بشری از دیدگاه این مکتب و مکتب دینی اسلام پرداخته خواهد شد.

## فرضیه

ببررسی نظریات موجود تمدنی نشأت گرفته از دودیدگاه ذکر شده فرجام تمدن بشری در انحصار اراده خداوند است که با حکومت صالحین (حکومت جهانی حضرت مهدی (عج)) که وعده آن در قرآن کریم داده شده است تحقق خواهد یافت.

سؤال پژوهش

- وجوه تمایز و تشابه نظریات تمدنی متفکران تمدنی غرب و نظریه ی تمدنی اسلام چیست؟
- فرجام تمدن بشری در انحصار کدامیک از نظریات ذکر شده است؟

## روش تحقیق

این تحقیق با روش کیفی انجام پذیرفته است.

جامعه ی آماری

متن نظریات تمدنی متفکرین غربی و نظریه تمدنی دین مبین اسلام.

روش گردآوری داده ها

اطلاعات این پژوهش با روش کتابخانه ای و مطالعه اسنادی به دست آمده است. ابزارهای گرد آوری داده ها ابزارهای گرد آوری داده ها در این پژوهش فیش برداری از کتاب ها و اسناد بوده است.

## یافته های تحقیق

فرجام تمدن بشری از نگاه صاحب نظران غربی

برخی از بارزترین نظریاتی که صاحب نظران غربی در مورد فرجام تمدن ها بیان داشته اند رابرای تبیین چالش موجود بین فرجام شناسی تمدنی از منظر مکاتب دینی به ویژه مکتب اسلام و تشیع و نظریات مبتنی بر لیبرالیسم و مکاتب مادی گرایانه غرب بیان می نمایم.

- نظریه توین بی

از نظر توین بی بر اثر پیکار متقابل اقلیت خلاق جامعه با اکثریت فاقد خلاقیت جامعه، تمدن به مرحله ی انهدام می رسد، اما توین بی اعتقاد دارد سرانجام این دگرگونی بنیادی در مرحله ی انهدام تمدن، به ظهور چهار گروه شخصیت و منجیان بشری منجر می شود که عبارتند از:

۱. کهنه پرست.

۲. آینده نگر.

۳. عزلت گزین و منفعل.

۴. منجیان مذهبی یا مبشران عالم لاهوتی.

اما سرانجام تمامی تاریخ بشر یا کل فرآیند یک تمدن به عدل الهی خلاق منتهی می شود، از نظر توین بی مسیحیت هدف نهایی تاریخ بشر و بالاترین حد خیر برای بشر روی کره ی زمین است. بنابراین، کل روند تاریخی چیزی جز رسیدن به عدل الهی نیست. [۱]

در نظریه ی مذکور نقطه اشتراکی با نظریه ی تمدنی اسلام به چشم می خورد که عبارت است از منتهی شدن تمدن بشری به عدل الهی اما در آغوش آیین مسیحیت و فراتراز آن که دردکترین مهدویت ظهور منجی عالم بشریت بوده است در نظر گرفته نشده است.

- نظریه ی اشپینگلر

اشپینگلر تاریخ تمدن بشر را مجموعه ای از آغازها، فرازها و زوال ها می داند و غرب را هم از این قاعده مستثنی نمی بیند. در نظریه ی اشپینگلر فرهنگ غرب از اول قرن دهم میلادی شروع و از قرن نوزدهم وارد مرحله ی «تمدن» شده است. این فرهنگ از بعضی جهات به اوج عظمت خود رسیده است و در بعضی از نقاط جغرافیایی آن، آثار فرسودگی نمایان شده و به تدریج در

آینده ای نزدیک در نقاطی مانند اروپا و آمریکا و در تمام رشته های حیاتی آنان، دوره ی انحطاط آغاز خواهد شد. غرب با همه عظمت و بزرگی که چشم جهانیان را خیره ساخته است به دنبال رومیان و چینیان خواهد رفت. [۲]

در این نظریه نیز با توجه به ویژگی های بارز تمدن غربی ناشی از دین گریزی و انسان مداری پایان تمدن غربی محتوم دانسته شده گرچه اسپینگلا هم چون توین بی پایانی دینی برای تمدن غربی پیش بینی نکرده است. اما اشتراک آن با نظریه تمدنی اسلام در فروپاشی تمدن غربی است که ادعای جهان شمولی و بقای همیشگی دارد.

#### - نظریه ناسیونالیسم و نژادگرایی

کنت گوینو فیلسوف معروف فرانسوی برخی از نژادها (نژاد شمالی) را موتور محرک تاریخ می داند. وی معتقد است بعضی از نژادها استعداد تمدن آفرینی دارند و بعضی دیگر فاقد آن هستند. بعضی قدرت تولید علم، فلسفه، صنعت و ... دارند و در مقابل عده ای صرفاً مصرف کننده هستند نه تولید کننده. ارسطو فیلسوف معروف یونانی معتقد بود بعضی از نژادها مستحق آقا بودن و برده داشتن و بعضی دیگر مستحق برده شدن هستند و بر همین اساس نتیجه می گرفتند باید کارها در بین نژاد های مختلف بر اساس استعدادشان تقسیم شود. [۳]

دقت نظر در این نظریه این نکته را روشن می سازد که برتری جویی و استیلا طلبی در ذات تمدن غربی نهفته و بنیان های فلسفی آن را تشکیل داده است. بر اساس این نظریه از ابتدای زندگی تا عصر حاضر تنها نژاد عامل نیرومند و اصیل و سرچشمه ی همه جلوه های زندگی در جوامع انسانی بوده است و تاریخ سلسله ی پیوسته ای از جلوه های مبارزه میان نژادهایی است که به خاطر بقای خویش درگیر پیکار زندگی بوده اند. در این مبارزه، پیروزی به نام نژادهای نیرومند نوشته شده و ملت های ضعیف محو و نابود می شوند [۴] که در نهاد این نظریه اعتقاد به برتری نژاد انسان غربی و پایداری و ماندگاری تمدنی آن نهفته است؛ و تعارض بنیادینی با نظریه تمدن دینی اسلام دارد.

#### - نظریه ی هانری کربن

"هانری کربن" ایران شناس و اسلام شناس غربی است که پس از مطالعه پیرامون مکتب اسلام و مذهب تشیع یکی از مؤلفه های بنیادینی که در اندیشه ی شیعه برای او جلب توجه می کند را مسأله ی "مهدویت" می داند. وی آن را از محوری ترین عناصر اعتقادی حکمت شیعی تلقی می کند. از دیدگاه کربن، مهدویت به معنای تفسیر باطن دین و ظهور امام و احیای دوباره انسان ها می باشد.

وی می گوید: « ظهور امام عین تجدید حیات آنان است و معنای عمیق اندیشه شیعی غیبت و ظهور امام نیز جز این

نیست. » [۵]

#### - دیدگاه موج سوم

در نظریه ی موج سوم تافلرها، دانایی، اصلی بنیادین و زیربنایی است. این اصل مهم، در زمینه های گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی حرف اول را می زند و جهان آینده نیز در پرتو آن شکل می گیرد و تمدن می آفریند. آن گروه

از کشورهای که به این واقعیت تاریخی تن دهند، سوار بر موج خواهند شد و آینده خود و فرزندان خویش را خواهند ساخت و کشورهای که این واقعیت را در نیابند، در کام تنوره ی طوفان تاریخ فرو خواهند غلتید. [۶]

اروپا محوری، آمریکا مرکزی و چیرگی بر فرهنگ های پیرامونی و فراهم کردن روند جهانی شدن، دورنمای دیدگاه تافلر است. البته، این دیدگاه و داوری نسبت به آینده جهان، نه مبنای فلسفی دارد و نه مبنای جامعه شناختی؛ بلکه از یک نقطه شروع می کند و با ارائه ی مثال و نمونه به سمت دیگری می رود و بر این اساس، می کوشد، تا آینده ی بشر را با نظریه ی موج سوم و محور بودن «دانایی» آینده ای روشن جلوه دهد. اما آینده ای که بامحوریت اروپا و آمریکا خواهد بود.

#### - نظریه ی برخورد تمدن ها

این نظریه توسط ساموئل هانتینگتون مطرح گردیده است. وی در ترسیم و تصویر جهان آینده و آینده جهان و تمدن های بشری، نگاه و داوری دیگری دارد که بازتاب های گسترده و گوناگونی را در پی داشته است. در باور وی، رشته های گسل میان تمدن ها به عنوان نقطه های بروز بحران و خون ریزی، جانشین مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک دوران جنگ سرد خواهد شد [۷] او تمدن های زنده را هفت تمدن می داند: غربی، کنفوسیوسی، ژاپنی، اسلامی، هندو، ارتدکس، آمریکای لاتین و به احتمال آفریقا و در فرجام به این نتیجه می رسد که تمدن اسلامی و کنفوسیوسی، در کنار هم، رویاروی با تمدن غربی و مسیحی خواهند بود و دومی، بر اولی پیروز خواهد گردید. [۸]

به اعتقاد وی رهبری جهان، از نظر سیاسی در قرن آینده در دست آمریکا و اروپا خواهد بود و احتمالاً مرکز قدرت، از آمریکا به اروپا منتقل خواهد شد. پس از آنها، ژاپن، چین و روسیه سرمایه گذاری خواهند داشت. پس اگر قرن آینده، قرن آمریکا نباشد، به احتمال زیاد، قرن اروپا خواهد بود. [۹]

#### - نظریه پایان تاریخ

فرجام تاریخ و واپسین انسان نام نظریه ای است که فرانسیس فوکویاما مطرح کرده است. به عقیده ی وی، در جهان آینده نه فاشیسم و نه کمونیسم، هیچ یک جایی نخواهد داشت و تنها لیبرال دموکراسی است که بر رقبای هم‌تایان ایدئولوژیک خود، چیرگی می یابد و ممکن است نقطه ی پایان تاریخ و آخرین شکل حکومت بشری نیز باشد. وی می گوید: «آیا در پایان قرن بیستم، سخن گفتن دوباره از نوعی تاریخ منسجم و جهت دار بشری که در نهایت بخش اعظم بشریت را به دموکراسی لیبرال رهنمون خواهد ساخت، معنایی دارد یا خیر؟ پاسخی که من به آن رسیده ام به دو دلیل جداگانه پاسخی است مثبت: یکی از دلایل با اقتصاد ارتباط دارد و دیگری با آنچه پیکار برای شناسایی نامیده ام. [۱۰]

به اعتقاد فوکویاما، دموکراسی لیبرال، آرزوی یکپارچه ای است که الهام بخش سرزمین ها و فرهنگ های گوناگون جهان است. در این مدل از حکومت و تمدن، کشورها با یکدیگر همانندی می یابند و ناگزیر از دید و نگرش ملی، در قالب یک دولت متمرکز (بامحوریت لیبرال دموکراسی غربی) به یکپارچگی دست می یابند.

در جامعه ای که وی ترسیم می کند، شور و شوق و نبردهای ایدئولوژیکی، جای خود را به حسابگری اقتصادی و برآوردن

چشم داشت های مصرفی، خواهد داد .

شمال و جنوب، بیداری جهان اسلام، رشد ملی گرایی و . . . ناسازگاری بنیادین با لیبرالیسم ندارند؛ [۱۱] در واقع لیبرالیسم، از آن رو بر جهان چیره می شود که در برابرش ایدئولوژی بسیج کننده ای برای رویارویی وجود ندارد. عده ای از جمله «مایکل اریچ لسناف» در نقد فوکویاما می نویسند: این ادعا گستاخانه است. نظریه ی فوکویاما هم، مثل نظریه ی هگل، مبتنی بر نظری فوق العاده اروپا محور، نسبت به تاریخ است. مثلاً تمدن چینی هرگز مبتنی بر اصول آزادی و برابری یا دموکراسی لیبرال نبوده است؛ همچنین دست کم، یک ایدئولوژی غیر غربی هست که هنوز به نظر، پر از نیروی زندگی به نظرمی آید و آن اسلام است. اسلام، در هر شکل آن، اعم از اسلام در روندکلی، اسلام رادیکال، یا اسلام بنیادگرا، وی می گوید: گرچه برای من روشن نیست که آیا اسلام، یا شاخه ای از آن، مدعی تجسم اصول آزادی یا برابری است، یا نه؟ اما به نظر من، کاملاً قابل تصور است که آنها هم می توانند مدعی چنین اصولی باشند. [۱۲]

بدین سان، می توان نتیجه گرفت که چهار اندیشه و چهار فلسفه ی اخیر که در غرب در مورد فرجام تمدن ها ارائه شده؛ یعنی نظریه تافلر، هانتینگتون، فوکویاما و گوبینو همه خصلتی واگرایانه و یکسان انگارانه دارند و با باور به ماندگاری و جهانی شدن تمدن غرب بخش های زیادی از فرهنگ ها، سنت ها و مذهب های پیرامون خود را نادیده می گیرند و به همین دلیل، واقع بینانه نیستند.

البته دیدگاه های دیگری نیز بارویکردی متفاوت با نظریات فوق و با نگاهی واقع بینانه تر در غرب وجود دارد از این جمله اسپینگلر و توین بی همانگونه که ذکر گردید در نظریه ادواری و پیاپی آبی تمدن ها بر این باورند که تمدن غربی، خود به خود، در اواخر قرن بیستم به پایان خود نزدیک خواهد شد. البته در قرن های پسین، بدینی، بیشتر به صورت اعتقاد به فساد تمدن موجود و زایش تمدنی جدید و نوین درآمده است. [۱۳]

در حقیقت تمدن غرب به نظر بسیاری از بزرگان از جمله اسپینگلر پایان یافته است. البته در نظر هانتینگتون و فوکویاما نیز پایان تاریخ با تمدن غرب است، با این تفاوت که در نظر اولی نزاع تمدنی آغاز می شود، و طبیعتاً در این نزاع از نفوذ تمدن غرب کاسته می شود، و در نظر دومی هیچ افقی از بهبود اوضاع بیش از آن چه در تمدن غرب واقع شده مشاهده نمی شود، که هر دو به نحوی از پایان تمدن غرب با قدری نشیب و فراز حکایت می کنند.

نظریه های سیاسی ذکر شده که در سالیان اخیر خلق شده اند و چند صباحی هم مورد توجه قرار گرفته اند، با مبانی و بسترهای مادی و برخاسته از اندیشه ی اومانستی تمدن غرب، آینده ی جهان را آینده ای پر از برخورد و درگیری می پندارند که البته به اذعان بسیاری از این نظریه پردازان، پیروزی نهایی با اردوگاه غربیان خواهد بود. هر چند که از منظر هانتینگتون خالق نظریه برخورد تمدن ها، آینده ی جهان را برخورد و سپس پیروزی تمدنی - فرهنگی تعیین خواهد کرد و نه برخورد قدرت ها و ایدئولوژی ها.

دیدگاه های ذکر شده به جز نظریه ی هانری کربن که به توصیف نگاه شیعه به پایان تاریخ پرداخته و همچنین اسپینگلر که

تمدن غرب را در حال نابودی ارزیابی نموده است با وجود اختلافات جزئی در تحلیل پایان تاریخ و سرنوشت بشر و با وجود تفاوت‌های ظاهری، در اصل نظریه، باطن و ریشه‌ای یکسان دارند؛ یعنی در همه این نظریه‌ها پایان جهان از آن لیبرال دموکراسی دانسته شده است. از نظر اینان لیبرال دموکراسی یگانه قبله‌گاه بشر خواهد بود و همه انسان‌ها بر آستان آن سر خواهند سایید. تا آنجا که می‌توان گفت در این اندیشه (حتی در اندیشه توین بی) موعود، شخص خاصی نیست، بلکه موعودی که قرار است، لیبرال دموکراسی را در تمام جهان حاکم کند و برای تمام انسان‌ها رهایی بخش باشد، ایالات متحده آمریکا است. [۱۴]

به نظر می‌رسد که این نوع دیدگاه‌ها مبتنی بر اندیشه‌ی غالب لیبرالیسم به ویژه در قرن اخیر جهان غرب است. همانگونه که "پوپر" در کتاب معروف "جامعه باز و دشمنانش"، لیبرالیسم را تنها راه حل سیاسی در جهان معاصر می‌داند و پیرو آن جامعه‌ی آمریکا را آزادترین و دموکرات‌ترین کشور معرفی می‌کند [۱۵]. ساموئل هانتینگتون اندیشمند، نظریه پرداز و استراتژیستی است که در همان ایالات متحده که پوپر آن را تمجید می‌کند، پرورش یافته و نظریه‌ی «برخورد تمدن‌ها» را به صورت پیش‌بینانه در رابطه با آینده‌ی جهان ارائه نموده است.

به باور او پایان جنگ سرد آغازی برای دوران جدید "برخورد تمدن‌ها" است. در فرضیه‌ی او نقطه‌ی اصلی برخوردها در آینده نه رنگ ایدئولوژیکی دارد و نه بوی اقتصادی. به نظری او در حقیقت اکنون نوبت به جنگ تمدن‌ها و فرهنگ‌ها رسیده است؛ که در اوج آن، جنگ تمدنی اسلام و غرب جای دارد. البته هانتینگتون خود با تردید و تأمل بسیار، آینده‌ی جهان را به نفع تمدن غرب و اندیشه‌ی لیبرالیستی آن می‌داند و می‌گوید: «غرب در حال حاضر قوی‌ترین تمدن‌هاست و در سال‌های آینده نیز قوی‌ترین تمدن‌ها خواهد ماند، اما قدرت غرب نسبت به تمدن‌های دیگر در حال افول است. در همان حال که غرب بر ارزش‌های خود پافشاری می‌کند و تلاش دارد که منافع خود را حفظ کند، جوامع غیرغربی بر سر یک دوراهی قرار گرفته‌اند، بعضی جوامع غیرغربی تلاش می‌کنند تا غرب را سرمشق قرار داده با آن هم‌رنگ شوند یا به آن پیوندند، اما جوامع کنفوسیوسی و اسلامی می‌خواهند قدرت اقتصادی و نظامی خود را افزایش دهند تا در برابر غرب مقاومت کرده، با آن به تعادل برسند.» [۱۶]

### آینده جهان در نگاه دین مبین اسلام

در بستر تاریخ، همواره پیامبران الهی آینده جهان را به گونه‌ای دل‌پذیر، سامان یافته و آرامش بخش ترسیم کرده‌اند، همه ادیان الهی، در این ویژگی، مشترک هستند و با اندک اختلافی در مصداق، در اصل آینده درخشان و آمدن مصلحی نجات بخش، هم عقیده‌اند.

در این نگاه خوش‌بینانه، آینده تاریخ نه ابتر و ناتمام است و نه ناکام، بلکه انسان‌ها با فطرت کمال جویی و آرمان‌خواهی که دارند، به سمت و سوی تکامل فکری، اخلاقی و معنوی پیش می‌روند [۱۷] و پیروزی از آن صلاح، پارسایی، فلاح و رستگاری است. و پیروزی صلح، عدالت، آزادی و صداقت را بر زور، مکر، استکبار و استعباد قطعی می‌شمارند. و بر این

باورند که بشر هر چه جلوتر برود، بر بلوغ عقلی و پختگی اش افزوده می شود و نیاز به مصلح و منجی را بیشتر و بهتر حس خواهد کرد و در چشم انداز آن تیرگی و ابهامی نمی بینند از این روی، به شیوه های گوناگون از آینده ای که محرومان زمین حاکمیت را در دست خواهند گرفت سخن می گویند.

فرجام تمدن بشری در اندیشه ی ناب اسلامی به گونه ای دیده شده است که در آن، حق بر باطل پیروز می گردد، ارزش های اسلامی، همه جا رافرا می گیرد و مدینه ی فاضله تشکیل می شود و آن کسی که این تغییرار هبری می کند، تا به این اوج برسد «مهدی» (عج) است.

از منظر مسلمانان، به ویژه شیعیان، یک ساحل نجات و یک تکیه گاه استوار در آینده ی تاریخ وجود دارد که دور یا نزدیک، برای انسان ها پیش خواهد آمد و آنان را از امواج نابسامانی ها، بحران ها و چالش ها به آرامش و آسایش رهنمون خواهد شد. از این حقیقت، در فرهنگ دینی با عنوان هایی چون: فرج بعد از شدت [۱۸] و انتظار فرج، یاد شده و انتظار فرج، از برترین عبادت ها به شمار آمده است.

از آنچه بدان اشاره کردیم مشخص می شود که دیدگاه دین باوران و مسلمانان نسبت به فرجام تمدن ها و تاریخ بشری، دیدگاهی ویژه و جامع است. در این میان دین مبین اسلام در حالی که نظریه ی جهان وطنی را مطرح می کند، با فرهنگ های پیرامونی خود تا زمانی که در راستای همکاری و زندگی مسالمت آمیز با مسلمانان قرار داشته باشند، هیچ گونه برخوردی ندارد [۱۹].

### نظریه ی قرآنی

از آنجا که در این پژوهش امکان بررسی نظریات تمدنی کلیه صاحب نظران مسلمان با رویکرد فرجام شناسی تمدنی وجود ندارد و به سبب اینکه نظریه تمدنی قرآن کریم منشأ کلیه نظریات تمدنی متفکران مسلمان است به اختصار به تبیین این نظریه می پردازیم.

قرآن کریم پایان و انجام جهان را از آن صالحان می داند: «إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» [۲۰] و آنانی را که در دنیا به استضعاف کشیده شده اند، پیشوایان انسان ها و وارثان زمین می انگارد: «تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» [۲۱]

و تمام این تغییرات را از مصادیق وعده خویش مبنی بر پیروزی حق بر باطل بر می شمرد: «قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ، إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» [۲۲]، «قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يَبْدَأُ الْبَاطِلُ وَ مَا يَعِيدُ» [۲۳]

در نگرش الهی که دین اسلام سرآمد و سردم دار آن است، آفریننده، نگهدارنده و به فرجام رساننده جهان خداوند است. اوست که جهان را با شگفتی های بی شمارش آغاز نموده و به سرانجام خواهد رساند. به لحاظ فرجام انسانی، «از دیدگاه اسلام، حرکت و مسیر تاریخ به سوی عبودیت و حاکمیت ارزش ها و متعالی شدن انسان است و اگر غیر از این می بود، حرکت تاریخ



امری لغو و پوچ می نمود، هرچند در این حرکت فراز و فرودها، موانع و چالش هایی وجود داشته باشد.» [۲۴]

در این میان اگر حتی به نظریات هانتینگتون نظری بیفکنیم خواهیم دید که حساسیت وی نسبت به تمدن اسلام، صبغه ی تاریخی تری نیز دارد، وی هنگامی که به گذشته های دور نظر می کند با تأکیدی که نوعی اذعان به توانایی تمدن اسلامی در غلبه بر تمدن غرب در آن به چشم می خورد می گوید: «اسلام تنها تمدنی است که بقای غرب را با تهدید مواجه کرده است و دست کم دو بار در این امر موفق بوده است.» [۲۵]

"مک آیور"، اسلام شناس غربی آینده بشری را بر اساس جهان بینی اسلامی این گونه تشریح می کند: «اسلام بر اساس این بینش آینده جوامع بشری را نیز تفسیر می کند. بنابراین نظریه ی اصالت فطرت و یگانگی فطری انسان ها، این که وجود اجتماعی انسان و زندگی جمعی او در جامعه وسیله ای است که فطرت نوعی انسان آن را برای وصول به کمال نهایی خود انتخاب کرده است، حرکت آینده جوامع، تمدن ها و فرهنگ ها را به سوی یگانگی و ادغام می داند و با رشد انسان و بارور شدن استعداد های وی و به فعلیت رساندن همه ارزش های انسانی او، رسیدن به جامعه واحد تکامل یافته را مرحله نهایی زندگی اجتماعی بر می شمارد.» [۲۶]

هانتینگتون نیز در تغییر نگرش نسبت به ایدئولوژی اسلامی می گوید «باززایی اسلام با گستره و عمقی که دارد تازه ترین مرحله در روند تطبیق تمدن اسلامی با غرب است، تلاشی که راه حل را نه در ایدئولوژی های غربی، بلکه در اسلام جستجو و تجسم می کند. پذیرش مدرنیته، نفی فرهنگ غربی و تعهد دوباره اسلام به عنوان راهنمای زندگی در جهان مدرن است.» [۲۷]

نکته قابل توجه در این بحث نگاه جامع قرآن به جامعه ی بشری و نوع انسانی است، در بینش اسلام جامعه بشری مجموعه ای به هم پیوسته و واحد است که در فطرت و تفکر و هدف هم گون هستند، سرنوشت مشترک و واحدی در انتظار همه ی آنان است و تمامی اختلاف ها، تفرقه ها و پراکندگی ها، عرضی و ناشی از خصلت های منفی و به دور از مقام و منزلت بشری است. از دیدگاه اسلام تاریخ جهان رو به تکامل بوده است و هرچه جهان رو به جلو حرکت کرده بر جامعیت آن در عرصه های مادی و معنوی افزوده شده است و جهان می رود که در همه ی ابعاد کلیت یک پارچه اش را به دست آورد.

در این مورد باید گفت: «تحول و تکامل تاریخ تنها جنبه ی فنی، تکنیکی، ابزاری و آنچه بدان تمدن ها نام می دهند، ندارد، گسترده و همه جانبه است؛ همه شئون معنوی و فرهنگی انسان را در بر می گیرد و در جهت آزادی انسان از وابستگی های محیطی و اجتماعی است.» [۲۸]

باید گفت از نگاه این مکتب جامعه ها، تمدن ها و فرهنگ ها به سوی یگانه شدن، متحد الشکل شدن و در نهایت امر در یکدیگر ادغام شدن سیر می کنند و آینده جوامع انسانی جامعه ی جهانی واحد تکامل یافته است که در آن همه ارزش های امکانی انسانیت به فعلیت می رسد و انسان به کمال حقیقی و سعادت واقعی خود و بالأخره به انسانیت اصیل خود خواهد رسید. [۲۹]

اماد راندیشه ی شیعه و دیگر معتقدان دکتترین مهدویت، همانگونه که تاریخ جهان با مشیت الهی آغاز شد، با مشیت الهی به

پایان خواهد رسید و مشیت الهی در خصوص پایان جهان اینگونه تعلق گرفته است که پس از مدت‌های مدید، جهان و بشریت خسته و درمانده از ناملایمات و مشکلات بیرونی و درونی را با ظهور منجی، نجات بخشد.

ایدئولوژی اسلامی به ویژه از نوع شیعی آن آینده جهان را نه در دست حکومت‌ها، قدرت‌ها و تحولات اجتماعی و سیاسی دانسته، و نه فرجام آن را جبری می‌داند، بلکه جهان را صرفاً با ظهور حضرت مهدی (عج) در آخرالزمان دارای فلسفه و آینده می‌داند: «به حکم ضرورت آینده جهان روزی را در بر خواهد داشت که در آن روز جامعه بشری پر از عدل و داد شده و با صلح و صفا، هم زیستی نماید و افراد انسانی غرق فضیلت و کمال شوند. البته استقرار چنین وضعی به دست خود انسان خواهد بود. رهبر چنین جامعه‌ای منجی جهان بشری و به لسان روایات مهدی (عج) خواهد بود.» [۳۰]

در مکتب شیعی منجی کل جهان و بشریت کسی نیست جز دوازدهمین امام معصوم (ع) غایب که روزگاری با اراده خداوند آشکار خواهد شد و رسالت نجات بخشش را آغاز خواهد نمود. "هانری کربن" ایران‌شناس و اسلام‌شناس غربی، یکی از مؤلفه‌های بنیادین که در اندیشه شیعه برای او جلب توجه می‌کند را مساله ی "مهدویت" می‌داند. وی آن را از محوری‌ترین عناصر اعتقادی حکمت شیعی تلقی می‌کند. از دیدگاه کربن، مهدویت به معنای تفسیر باطن دین و ظهور امام و احیای دوباره انسان‌ها می‌باشد. وی می‌گوید: «ظهور امام عین تجدید حیات آنان است و معنای عمیق اندیشه شیعی، غیبت و ظهور امام نیز جز این نیست.» [۳۱]

### تمایز و اشتراک نظریات پایان تاریخ در نگاه دینی، اسلامی و نظریات اندیشمندان غربی

#### - نقاط اشتراک

وجه مشترک این دو دیدگاه این است که هم مکاتب دینی و به ویژه مکتب اسلام و در بطن آن دکترین مهدویت در فرهنگ اعتقادی شیعه و هم نظریه‌ی های غیر دینی تمدنی به نوعی اشاره به تک قطبی شدن نظام جهانی در پایان تمدن بشری دارند. امام‌مکتب دینی اسلام این نظام تک قطبی را نظام واحد جهانی به رهبری منجی موعود می‌داند و در نقطه ی مقابل مکتب غیر دینی غرب آن را به مفهوم نظام تک قطبی لیبرال تفسیر و تعبیر می‌نماید.

نقطه ی اشتراک دیگر در مجموع دو طیف نظریات ذکر شده این است که به نظر می‌رسد نظریه پردازان غربی نیز در واقع به جهانی بودن تمدن اسلامی باور داشته ادعای جهانی بودن دین و تمدن اسلام را درک کرده و جدی گرفته اند و حال آنکه دیگر ادیان و تمدن‌ها چنین آرمان‌هایی ندارند. به عنوان مثال «طرح کلی اندیشه پارادایم در نظریه "رویارویی تمدن‌ها"، اگر چه ظاهراً نظریه ی "مک لوهان" (نظریه پرداز دهکده جهانی در سال ۱۹۱۰ م) و پیرو آن سیاست یاد شده را مورد حمله قرار می‌داد و با دلایلی که همراه داشت، نظام نوین جهانی را به باد انتقاد می‌گرفت، اما، طرح این نظریه ی اجتهادی-علمی، در واقع هشدار به دولت مردان آمریکایی نسبت به خطر جهان‌گیر شدن تمدن اسلامی به ویژه ایرانی و در پی آن نابودی تمدن و فرهنگ غربی است و در حقیقت هر دو نظریه همانند دو تیغه ی یک قیچی عمل می‌کنند.» [۳۲]

نقطه ی دیگر اشتراک نظر صاحب نظران غربی و دینی را می توان با این مصداق تبیین نمود که هانتینگتون در جایی دیگر از باززایی اسلام و بازگشت به دوران شکوهمندش سخن می گوید. امری که تحمل آن برای غربی ها سخت است: « باززایی اسلام با گستره و عمقی که دارد تازه ترین مرحله در روند تطبیق تمدن اسلام با غرب است، تلاشی که راه حل را نه در ایدئولوژی های غربی، بلکه در اسلام جستجو می کند و تجسم کننده ی پذیرش مدرنیته، نفی فرهنگ غرب و تعهد دوباره اسلام به عنوان راهنمای زندگی در جهان مدرن است.» [۳۳]

نکته ی قابل ذکر آنکه بر اساس روایات مهدویت، در عصر ظهور و حکومت جهانی حضرت مهدی (عج) تعاملاتی میان حضرت و غربیان نیز صورت خواهد گرفت. طبق روایات وارده هنگام ظهور حضرت در آخرالزمان پیمان صلحی میان ایشان و غربیان به مرکزیت روم منعقد خواهد شد که هدف امام (عج) ایجاد بستری مناسب برای فعالیت های خود و برنامه های حضرت مسیح (ع) است تا او بتواند به شکل طبیعی در هدایت ملل غربی گام بردارد و تحولی در عقاید و سیاست های آنها به وجود آورد و انحرافات حکومت ها را بر ملا سازد. از روایات مربوط به این قرارداد می توان فهمید؛ بین این صلح و صلح حدیبیه که پیامبر گرامی با قریش منعقد کرد، شباهت زیادی وجود دارد. اما در مرحله ی دوم پیروزی نهایی به نفع یاوران مهدی (عج) رقم خواهد خورد و بی تردید نفوذ کلام، در دنیای غرب، متعلق به مسیح، مهدی و موج افکار اروپا پشتیبان آن دو بزرگوار خواهد بود. و این گونه وعده های خداوند مبنی بر پیروزی مستضعفین بر مستکبرین، حق بر باطل، جهان گیر شدن شریعت اسلامی و تشکیل حکومت جهانی به دست مهدی (عج) تحقق خواهد پذیرفت. [۳۴]

#### - نقاط افتراق و تعارض ها

در تبیین تعارضات موجود بین دو طیف از نظریات ذکر شده همانگونه که ذکر شد باید گفت در دکتترین مهدویت آینده و فرجام جهان صورت دیگری دارد و اساسا فضای اندیشیدن میان دکتترین مهدویت و نظریات مادی گرایانه متفاوت است چرا که « در دکتترین مهدویت اصلی ترین مبنای نظری حکومت حضرت مهدی (عج) توحید و خدا محوری است یعنی توحید ریشه ی درخت حکومت مهدوی به شمار می رود و دیگر تعالیم اعتقادی و علمی، شاخ و برگ و میوه های آن هستند... اما اومانیسیم اصلی ترین و محوری ترین ایده و پایه ی تمدن غرب است. در این دیدگاه، انسان، محور تعیین ارزش ها و بایسته های اجتماعی به شمار می رود و باید و نبایدهای زندگی اجتماعی و فردی را تعیین می کند.» [۳۵]

بنابراین از ابتدا راه دو دیدگاه از هم جداست چرا که نظریه ی مکتب اسلام بر بنیان های وحیانی و الهی استوار است و پایانی محصور در اراده خداوندی و باخلافت مستضعفین بر جهان را به تصویر می کشد اما نظریات مادی گرایانه نشأت گرفته از اندیشه ی اومانستی و عقلانی محض و خارج از محدوده ی اراده ی خداوندی است و فرجامی مادی گرایانه با استیلای تمدن لیبرال راباور دارد؛ اما در کنار هم قرار دادن و مقایسه ی دکتترین مهدویت منشعب از دیدگاه مکتب اسلام و نظریه ی غربی ها تنها این ویژگی را دارد که وجاهت و استواری اندیشه ی مهدویت را در برابر اندیشه ی ضد دینی (اسلامی)، آشکار می کند. هر چند که عده ای طور دیگری فکر می کنند اما سزاوار است در عصر جدید، دکتترین مهدویت، به عنوان مدل و الگوی منحصر به

فرد ادیان به ویژه اسلام، در کنار تئوری های افرادی چون مک لوهان، تافلر، فوکویاما و دیگران مطرح گردد. علاوه بر آن دکترین مهدویت را نباید به عنوان یک تئوری صرفاً مذهبی مطرح نمود بلکه باید آن را در کنار تئوری های جهان و دوشادوش نظریه های بزرگ نظریه پردازان آورد». [۳۶]

نظریات صاحب نظران غربی از لحاظ سیاسی متکی بر لیبرالیسم و از لحاظ اقتصادی بر سرمایه داری استوار است. تصویر هائینگتون و هم فکراتش این است که این ویژگی های تمدن غرب علی رغم مخاطراتی که تمدن اسلام برای آنها دارد روزی فراگیر خواهد شد و نظام جهان تک قطبی خواهد شد که محور آن تمدن غرب به سرکردگی ایالات متحده خواهد بود؛ در حالی که در حکومت جهانی حضرت مهدی (عج) نظام تک قطبی معنا و مفهوم دیگری دارد. « در این نظام هیچ قطب حاکم و یا مسلط بر جهان وجود نخواهد داشت. بلکه هر قدرتی با توجه به رشد اخلاقی و پیشرفت در تمدن و رفتار اجتماعی نقش ایفا خواهد کرد. مردم جهان در یک زندگی مسالمت آمیز و بدون تبعیض و برخوردار، ادامه زندگی خواهند داد. کشورها از هرگونه دخالت در امور داخلی یکدیگر و کارشکنی نسبت به تصمیمات یکدیگر پرهیز خواهند کرد». [۳۷]

در این نظام که به صورت تک نظام جهانی خواهد بود و دین و قوانین شریعت اسلام در پهنه ی جهان گسترش خواهد یافت، امت به جای دولت، اقتدارات یک طرفه و ملی محدود به وجود جغرافیایی و رهبری مستضعفان نیز در جهان در شکل امامت جهانی خواهد بود و امت در یک حرکت هم گون با هدف های مشخص برای بارور کردن ارزش های متعالی بشری در یک مسیر بدون وقفه در تلاش خواهد بود. اگر به شرایط کنونی نگاه کنیم باید مانند هائینگتون بیندیشیم اما اگر عاقبت اندیشانه و ارزشی فکر کنیم، نباید آینده و فرجام جهان را همانند حال در دامان تمدن غیر الهی و انسان محور غرب جستجو کنیم. همانگونه که "الن دوبنوا" معتقد است: « ملت ها و فرهنگ ها عوامل راستین تاریخ هستند. سرمایه داری دموکراتیک، اینک صاحب بلامنازع میدان است. اما اشتباهی بزرگ است که فکر کنیم برای همیشه می تواند صحنه را کنترل کند و با پیرویش تاریخ متوقف خواهد شد». [۳۸]

## بحث و نتیجه گیری

از مجموع آنچه گذشت می توان چنین نتیجه گرفت که فرجام شناسی جهان از دیدگاه اسلام با آنچه که مادی گرایان ارائه می دهند، در دو فضای مجزا و در قالب اندیشه ای متفاوت قابل بررسی است. در مکتب اسلام دکترین مهدویت بر اساس و بنیان الهی پایان جهان را روشن می بیند که در آن نیکی ها، عدالت و حق بر بدی ها، ظلم و باطل چیره خواهد شد. بر اساس نظریه ی مهدویت تحقق این وعده های الهی توسط دوازدهمین امام معصوم (ع) در عصر ظهور و با تشکیل حکومت جهانی صورت خواهد گرفت و طبیعتاً قدرت ها و قطب های کنونی و اندیشه های مبتنی بر عقلانیت انسان مدار در اندیشه های اسلام حقیقی و حکومت جهانی استحاله خواهند شد.

همانگونه که هائینگتون می گوید « تمدن اسلامی تا به حال پابرجا مانده و این دلیلی بر امکان بازگشت مجدد مسلمانان

برای رهبری جهان است. «در کتابم به نام "برخورد تمدن ها" گفته بودم، بی گمان قضیه‌ی اسلام یکسره خواهد شد و کار این تمدن به پایان خواهد رسید، اما اکنون پس از مشاهدات و ملموسات، دریافتم که نظریه‌ی پیشین من در مورد اسلام و تمدن اسلامی که آن را پایان یافته می دانستم اشتباه بوده است. من اکنون باور دارم که تمدن اسلامی، تمدنی ماندگار و پایاست.» (قانع بصری، ۱۳۷۷)

## منابع

۱. سوروکین، الکساندر پیتریم (۱۳۷۷) نظریه های جامعه شناسی و فلسفه های نوین تاریخ، ترجمه اسدالله نوروزی، رشت، حق شناس، ص ۱۴۸ و ۱۴۷
۲. امید، مسعود (۱۳۸۳) درآمدی بر فلسفه تاریخ، تبریز، انتشارات دانشگاه تبریز، ص ۱۳۵
۳. کریمی، حسین (۱۳۶۱) فلسفه تاریخ، تهران، نشر گروه فرهنگی جهاد دانشگاهی، ص ۶۲
۴. سبحانی، جعفر (۱۳۵۸) مارکسیسم و نیروی محرک تاریخ، تهران، پیام آزادی، ص ۹۹
۵. کربن، هانری (۱۳۷۷) تاریخ فلسفه اسلامی، مترجم سیدجواد طباطبایی، تهران، کویر، ص ۱۰۵
۶. تافلر، هایدی و تافلر، الوین، (۱۳۸۵) به سوی تمدن جدید، ترجمه محمدرضا جعفری، تهران، علم، ص ۱۳۸ و ۲۳
۷. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۸) موج سوم و دموکراسی، مترجم شهسا، احمد، تهران، روزنه، ص ۳۹ و ۷
۸. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۸) موج سوم و دموکراسی، مترجم شهسا، احمد، تهران، روزنه، ص ۳۹
۹. حقیقت، سید صادق (۱۳۷۸) گفت و گوی تمدن ها و برخورد تمدن ها، قم، مؤسسه فرهنگی طه، ص ۲۶
۱۰. فوکویاما، فرانسیس (۱۳۶۷) فرجام تاریخ نوآخرین انسان» سیاست خارجی، مترجم علیرضا طیب، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، سال هفتم، شماره ۲ و ۳
۱۱. مجله ی پگاه حوزه (۱۳۸۰) شماره ۱۹، ص ۱۹
۱۲. لسناف، مایکل ایچ (۱۳۹۲) فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، مترجم، دیهیمی، خشایار، تهران، ماهی، ص ۴۷۵
۱۳. بریتون، کرین، کریستوفر، جان، (۱۳۵۷) تاریخ تمدن غرب و مبانی آن در شرق، مترجم پرویز داریوش، تهران، سلوچ، ص ۵۵۳
۱۴. اسلامیه، حمیدرضا (۱۳۸۵) دکترین مهدویت و پایان تاریخ از منظر رنه گنون، مجموعه آثار دومین همایش بین المللی دکترین مهدویت، تهران، مؤسسه آینده روشن، ص ۲۶
۱۵. پوپر، کارل، (۱۳۷۶) جامعه باز و دشمنانش، مترجم، عزت الله فولادوند، تهران، خوارزمی، ص ۳۸۰ و ۳۱۰
۱۶. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۸) موج سوم و دموکراسی، مترجم شهسا، احمد، تهران، روزنه، ص ۳۹
۱۷. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۴) قیام و انقلاب مهدی (ع) از دیدگاه فلسفه تاریخ، چاپ سیزدهم، تهران، صدرا، ص ۵۹
۱۸. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۴) بیست گفتار، تهران، صدرا، ص ۱۶۱
۱۹. پاینده، ابوالقاسم (۱۳۷۴) نهج الفصاحه، مجموعه سخنان رسول اکرم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، جاویدان، ص ۴۹۳
۲۰. قرآن مجید، سوره مبارکه ی انبیاء، آیه ی ۱۰۵

۲۱. قرآن مجید، سوره مبارکه ی فصص، آیه ی ۵
۲۲. قرآن مجید، سوره مبارکه ی اسراء، آیه ی ۸۱
۲۳. قرآن مجید، سوره مبارکه ی سبأ، آیه ی ۳۳
۲۴. کارگر، رحیم (۱۳۶۸) جستارهایی در مهدویت، قم، مرکز تخصصی مهدویت، ص ۴۵
۲۵. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۸) برخورد تمدن ها و بازسازی نظم جهانی، مترجم، محمدعلی حمید رفیعی، تهران، دفتر مطالعات اسلامی، ص ۳۳۵
۲۶. گلستانی، غلام نبی (۱۳۷۵) آینده جهان و مدل های پیشنهادی، اندیشه ی حوزه، شماره ۵
۲۷. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۸) برخورد تمدن ها و بازسازی نظم جهانی، مترجم، محمدعلی حمید رفیعی، تهران، دفتر مطالعات اسلامی، ص ۳۳۵
۲۸. مطهری، مرتضی (۱۳۷۴) قیام و انقلاب مهدی (ع) از دیدگاه فلسفه تاریخ، چاپ سیزدهم، تهران، صدرا، ص ۳۶
۲۹. همان، ص ۳۵۸
۳۰. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴) شیعه در اسلام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ص ۳۰۸
۳۱. کربن، هانری (۱۳۷۷) تاریخ فلسفه اسلامی، مترجم سیدجواد طباطبایی، تهران، کویر، ص ۱۰۵
۳۲. پژوهنده، محمدحسین (۱۳۷۵) تقابل فرهنگ ها و تهاجم فرهنگی، مجله اندیشه حوزه، سال دوم، شماره ۴
۳۳. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۸) برخورد تمدن ها و بازسازی نظم جهانی، مترجم، محمدعلی حمید رفیعی، تهران، دفتر مطالعات اسلامی، ص ۱۷۴
۳۴. الکورانی، علی، (۱۳۸۵) عصر ظهور، مترجم مهدی حقی، تهران، امیر کبیر، ۳۳۳-۳۲۷
۳۵. معین الاسلام، مریم (۱۳۸۴) برون دادهای اقتصادی، فرهنگی و... مجموعه آثار دومین همایش بین المللی دکترین مهدویت، تهران، ص ۸۴-۸۳
۳۶. موسوی گیلانی، سید رضی (۱۳۸۴) دکترین مهدویت، قم، بنیاد فرهنگی مهدی موعود، ص ۱۴۰ و ۱۳۹
۳۷. گلستانی، غلام نبی (۱۳۷۵) آینده جهان و مدل های پیشنهادی، اندیشه ی حوزه، شماره ۵
۳۸. سلیمی، حسن (۱۳۸۲) فرهنگ گرایی، جهانی شدن و حقوق بشر، تهران، وزارت امور خارجه، ص ۱۲۶
۳۹. قانع بصری، محسن (۱۳۷۷) هانتینگتون: تغییر عقید داده ام»، فکرنو، ش اول